

مرگ اندیشی‌های باباطاهر همدانی

دکتر عبدالرضا مدرس زاده¹

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کاشان

چکیده

یادکرد از مرگ یکی از موضوعات رایج در گستره شعر و ادب فارسی است که شاعران هر کدام بر اساس باور و اعتقاد خود به این موضوع توجه کرده اند.

یکی از بهترین شکل‌های توجه به پدیده مرگ، برداشت‌های عرفانی از آن است که از نگرش‌های اندوهبار (رودکی) فلسفی (خیام) و ... آن را جدا می‌سازد و کسانی مانند باباطاهر، سنایی، عطار و مولوی به آن پرداخته اند.

باباطاهر به نام شاعری عارف و تارک دنیا، سرودن از مرگ را دست مایه ای برای هشدارهای مکرر خویش به ارباب دنیا و اهل غفلت در قرن پنجم قرار داده است. البته این رویکرد به چنین مضمونی از برداشت‌ها و باورهای عرفانی هم خالی نیست. در ادامه مقاله گونه‌ها و مصداق‌های توجه باباطاهر را به موضوع مرگ برشمرده ایم.

واژگان کلیدی: باباطاهر، شعر، فارسی، عرفان، مرگ.

1- drmodareszadeh@yahoo.com

تاریخ پذیرش
90/6/25

تاریخ دریافت
90/2/12

پیش در آمد

با وجود این که سال تولد و حتی در گذشت باباطاهر همدانی، شاعر درد آشنا و پر آوازه ادب فارسی، دقیق و روشن نیست و حتی گاهی زندگی و سرگذشتش با افسانه‌ها آمیخته است، او در گروه شاعران نامدار و تأثیرگذاری جای می گیرد که حتی تحریف دو بیتی‌هایش از سوی مردم در زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون از شأن شاعری این عارف شوریده روزگار کم نکرده است.

باباطاهر را که باید در فضای دربار زده شعر قرن پنجم و در روزگار بی در و پیکر دوره سلجوقی از مبتکران و بنیان شعر عرفانی - اخلاقی به شمار آورد (فرشیدورد، 1363: 666) در نوع خود درس بزرگ آزادگی و زهد ورزی راستین را به همگان داده است و حتی رفتار خاص او نشان می دهد که زهاد عصر با ارباب حشمت و قدرت تا چه حد گستاخ بوده اند (زرین کوب، 1384: 26)

می دانیم که همه شهرت شاعری باباطاهر در سرودن دوبیتی‌هایی است که جدا از تازگی مضمون و ساخت معنایی و ارزش زبانی ای که دارند، نمونه ای است از اشعار هجایی - عروضی (انوشه، 1381: 1074) که گونه شعر پیش از اسلام در ایران را یاد ما می آورد که از آن با نام فهلویات یاد شده است و بی تردید باباطاهر یکی از گویندگان بی نام سلسله فهلویات بوده است (زرین کوب، 1371: 96)

ارزش تاریخی این دو بیتی‌ها هم در آن است که نشان می دهد پا به پای ادب رسمی (فارسی دری)، ادب محلی (فهلوی = فهلویات) در ایران حضور داشته است، یعنی این که ادب عوام (در برابر ادب خواص که در دربار رایج بود) به لهجه‌ها و زبان‌های محلی وجود داشته است (محجوب، 1382: 46) از یاد نبریم که باباطاهر مانند ناصر خسرو به درون دربارهای پر زرق و برق تعلق خاطر ندارد و اتفاقاً در نقطه مقابل آن‌ها به ترویج فرهنگ و اندیشه راستین مورد پسند خویش با دوبیتی‌هایش سرگرم است.

اما جدا از ارزش‌های زبانی و تاریخی این دو بیتی‌ها، سرشار بودن آنها از مضامین گوناگون و متنوع عارفانه و قلندرانه هم نکته ای است که توجه به آن، شناخت ما را از شخصیت عرفانی باباطاهر کامل تر می کند.

«در این دو بیتی‌ها که از لالایی تا مرثیه و از گهواره تا گور موضوع و مطلب هست» (زرین کوب، 1371: 161) «البته عالی‌ترین شکل بندگی یعنی اعتراف به گناه و پوزش از رحمان هم نمودار است» (موسوی بجنوردی، 1380: 751)

نیز از یاد نبریم که روحیه آزادگی و قلندر وار زیستن شاعر هم مجال روی گردانی از ادب رسمی و درباری و توجه به ادبیات غنایی و احساسی را برای او فراهم کرده است و از این جهت است که برخی از این دوبیتی‌ها به وصف شأن و رفتار معشوق توجه دارند و کار به جایی می‌رسد که «هیجان و نومیدی و درد آنها چندان است که تصور یک عشق الهی را در آن مورد دشوار می‌کند» (زرین کوب، 1379: 191)

در مقاله حاضر کوشش ما بر آن است که نگاه شاعر را به موضوع مرگ که اتفاقاً موضوعی پررنگ و برجسته در شعر اوست، بررسی کنیم. مسأله مورد نظر ما این است که مرگ اندیشی نزد باباطاهر جدا از رویکرد شخصی اش، کدام دستاورد فرهنگی و عرفانی را برای مخاطبان او داشته است و دیگر این که دلیل اصرار باباطاهر در مرگ سرایی آن هم در شعرهایی که در میان طبقات معمولی جامعه رسوخ و رواج داشته، چه بوده است.

مرگ در اندیشه باباطاهر

با مروری گذرا به مجموعه دو بیتی‌های باباطاهر همدانی - که با چاپ‌های رنگارنگ و متنوع در اختیار همه اهل شور و حال و دردمندان و سوخته دلان می‌باشد - در می‌یابیم که همین دو بیتی‌های به ظاهر کم حجم، حاوی اندیشه‌های والایی هستند که یکی از مضامین رایج و شایع در آن، پرداختن به موضوع مرگ و سرانجام کار آدمی است.

در این دو بیتی‌های پرسوز و گداز که سخن از مرگ به میان آمده است، با چند موضوع اصلی سر و کار داریم. برخی از این شعرها، انسان را هشدار می‌دهد که راه دشواری را در پیش دارد و شایسته است که از خواب غفلت برخیزد.

دسته دیگری از دو بیتی‌ها، بی‌وفایی دنیا و هیچ و پوچ بودن آن را به تصویر کشیده‌اند که عالی‌ترین و در عین حال دردمندانه‌ترین مصداق عبرت‌انگیز آن «بیش از یک کفن نبردن دولتمند و درویش» است.

98 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

چنین شعرهایی هم اینک و در روزگار افسونگر ما که غفلت و بی خبری نوع بشر به حد اعلاّی خویش رسیده است و تقریباً داستان مرگ در معادلات و معاملات روزمره به فراموشی سپرده می شود، برای اعلام بیدار باش، جایگاهی ارزشمند دارند، به گونه ای که معمولاً در مراسم ترحیم و تذکر منتظر شنیدن دو بیت‌های باباطاهر با موضوع مرگ و کوچ کردن آدمی از این جهان می‌باشیم.

به هر روی، در مرور مجموعه دوبیتی‌های باباطاهر، مطلب شایان درنگ و تأمل این است که برطبق همه آنچه که از افسانه و اسطوره و حقیقت درباره باباطاهر بر جای مانده است، او را شخصیتی عارف و تارک دنیا و بریده از همه وابستگی‌ها معرفی کرده اند که این موضوع نیز بر فضای دو بیت‌های او سایه افکنده است.

اما چگونه است که انسانی چنین شریف و والا، درنگ در موضوع مرگ و ختام کار آدمی برایش به صورت «تکیه کلام» درآمده است و کمتر توانسته است خود را از این موضوع دور کند یا به عبارتی نخواسته است که این مضمون نه چندان خوشایند اهل دنیا از چشم شعرش دور بماند؟ در حالی که کاملاً آشکار است که او به عنوان شخصیتی عارف و زاهد - به معنی کامل کلمه - هیچ ترس و واهمه شخصی از مرگ ندارد و آنچه می‌گوید، حدیث نفس نیست، همچنان که شاعران و عارفان بزرگ دیگری در مقابل مرگ از روی ترس و هراس سر تسلیم فرود نیاورده اند، بلکه شجاعانه و گردن فرازانه از آن استقبال کرده اند. مثلاً مولوی شاعر بزرگ بلخ و سر حلقه عارفان می‌فرماید:

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد	گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
مرا به گور سپاری مگو وداع وداع	که گور پرده جمعیت جنان باشد
فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر	غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد

(مولوی، 1367، 367)

همین از مرگ نترسیدن و آن را باور داشتن در شعر شاعر و عارف بزرگ روزگار ما سهراب سپهری نیز این گونه زیبا جلوه کرده است:

و نترسیم از مرگ
مرگ پایان کبوتر نیست
مرگ در ذهن اقاقی جاری است

مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد
 مرگ با خوشه انگور می آید به دهان
 مرگ مسئول قشنگی پر شاپرک است
 و همه می دانیم

ریه‌های لذت پر اکسیژن مرگ است. (ص 296)

چنین تعبیراتی یعنی داشتن گرایش عرفانی که با پیچیده‌ترین معمای پیش روی بشر - مرگ - به آسانی کنار می آیند. و این چنین است که می توان دریافت شاعری از گونه باباطاهر نسبت به مرگ خوشبین و موافق است، در حالی که مثلاً خیام، که اتفاقاً در همان قرن باباطاهر زیسته است، هم گرایش به مرگ در رباعیاتش دیده می شود با این تفاوت که باباطاهر درمان دلهره از مرگ را نه در لذت جویی خیامی، که در فنای صوفیانه می جوید. (سعادت، 1384: 660)

پیش از پرداختن به علل و ریشه‌های یاد کرد نه چندان معمول و مرسوم باباطاهر از داستان مرگ، ضروری است به دسته بندی آن بخش از شعرهای او که مضمون مرگ و گورستان و پل صراط دارند، بپردازیم.

فحوای این بخش بندی، بیانگر علل و اسبابی است که باباطاهر بر اساس آنها به مرگ توجه کرده است. مهمترین عنوان‌هایی که در بخش بندی دوبیتی‌های باباطاهر با موضوع مرگ شکل می گیرد، چنین است:

1- بی اعتباری دنیا:

برای بیرون آمدن از حجاب غفلتی که دنیا پرستان اسیر و گرفتار آن هستند، ذکر بی اعتباری دنیا نقش عمده ای را بر عهده دارد.¹

وقتی باباطاهر در شعر خویش هشدار می دهد که اگر جای آسمان چهارم هم باشد، روزی در گور، مور از اجزای بدن تو سور خواهد داشت، می توان پذیرفت که چنین هشدارهایی تکان دهنده و بیدار کننده است.²

دلا رحمی به جان خویشان کن که مورانت نهن خوان و کنن سور
 (ص 24)

100 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

مدومت گـرگ مرگ اندر کمین بی در آخر منزلت زیرزمین بی (ص 141)	اگر جایـت به چـرخ چارمین بی وگر صد سال در دنیا بمونی
امروز آلاله بی فردا خزان بی به مو واجن که اینت خانمان بی (ص 118)	دنیا خـوان بی و مردم میهمان بی سیه چاله کنن نامش نهن گـور
در آخر خاک راهی عاقبت هیچ (ص 120)	گرت ملک سلیمان در نـگین است
به شیرین جاننش آخر نیشتر بی (ص 142)	اگر بر سر نهد چـون خسروان تاج

2- شیوه تعامل با مرگ:

باباطاهر به عنوان یک عارف زنده رل، شیوه رفتار با مرگ را نیز می آموزد؛ سبکبار رفتن و ترک کردن همه تعلقات تا رسیدن به مقصد آسان تر باشد.³

گر از دستت برآیه پوست از تن
برآور تا که بارت کمترک بی
(ص 83)

نباشد اندر این ره روشنایی
خوشا آن کس که بارش کمترک بی
(ص 83)

و توجیه می کند که چون مرگ در کمین آدمی است، چیزی بهتر از این نیست که آدمیان قدر یکدیگر بدانند و روی از هم برنگردانند:

درخت غم به جانم کرده ریشه
عزیزون قدر یکدیگر بدونید⁴
به درگاه خدا نالم همیشه
اجل سنگ است و آدم مثل شیشه
(ص 90)

3- هشدار دادن از مرگ:

طرح این هشدار جدی که مرگ در کمین است و روزی سرانجام نوبت من و تو خواهد شد، موضوع دیگری است که در دوبیتی‌های باباطاهر به آن توجه شده است:

صدای چاوشان مردن آیو
به گوش آوازه جان کنندن آیو

مرگ اندیشی‌های باباطاهر همدانی 101

رفیقون می رون نوبت به نوبت وای آن روزی که نوبت بر من آید
(ص 140)

در دوبیتی زیر لحن هشدار جدی و شدید است:
دلا اصلا نترسی از ره دور؟! دلا اصلا نترسی از ته گور؟!
(ص 140)

یا این دوبیتی که متضمن بیان بی اعتباری دنیا نیز هست:
اگر شیری اگر ببری اگر گور سرانجامت بود جا در ته گور
تنت در گور گردد سفره گستر به گردش موش و مار و عقرب و مور
(ص 128)

در دوبیتی‌های زیر هم با ترسیم صحنه آخرت، هشدار مرگ را شکل جدی تر می دهد:
وای از روزی که قاضی مان خدا بو سر پل صراط ماجرا بو
به نوبت بگذرند پیر و جوانان وای از آن دم که نوبت زان ما بو
(ص 78)
چو فردا نامه خوانان نامه خوانند تو نام خود نبینی تنگت آید
(ص 57)

4- عبرت دهی از مرگ:

از هنرورزی‌های باباطاهر در طرح داستان مرگ، یادآوری موضوع مرگ می باشد. معمولاً او سعی می کند با بیان گزارش عبور خویش از گورستان، آنچه را که با چشم عبرت دیده است، بیان کند:

به گورستان گذر کردم صباحی شنیدم ناله و افغان و آهی
شنیدم کله ای با خاک می گفت که این دنیا نمی ارزد به کاهی
(ص 142)
به گورستان گذر کردم کم و بیش بدیدم حال دولتمند و درویش

102 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

نه درویشی به خاکی بی کفن ماند نه دولتمند برد از یک کفن بیش
(ص 129)

به قبرستان گذر کن تا بوینی که دنیا با رفیقونت چه کرده
(ص 145)

این کار باباطاهر دقیقاً برداشتی از رفتار عبرت آموز پیشوای پرهیزکاران، حضرت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب است که بارها از کنار گورستان گذر می کرد و با مردگان سخن می گفت و بدین وسیله یاران و همراهان را پند و عبرت می داد و با بیان زبان حال درگذشتگان، هشدار خویش را جدیتر می ساختند و بر اثر آن، همگان را به رعایت تقوی و ترک تعلقات دنیایی سفارش می فرمود.⁵

5- موارد دیگر:

باباطاهر در شنیدن داستان مرگ، گریان و نالان است:

به مو واجن که چون و چند نالی چو مرگم در کمینه چون ننالیم
(ص 54)

از آن خسته دل و سینه فکارم که گریان در ته سنگ مزارم
(ص 59)

در یک جا هم از مرگ و قیامت به عنوان ضمانت کارها استفاده کرده و دوست بی وفا را که یار دیگری برگزیده، اینگونه تهدید کرده و هشدار داده است:

تو که رفتی و یار نو گرفتی قیامت هم حسابیه گر تو جویی
(ص 126)

و وقتی عرصه زندگی بر او تنگ می شود، آرزوی مرگ دارد:

خوش آن روزی که قبرم می گره تنگ به بالین سرم خشت و گل و سنگ

دو پا در قبله و جان در بیابان تنم با مار و موران می کره جنگ
(ص 42)

و در برخورد با دشمن معشوق، فقط آرزوی مرگ او را دارد:

الهی دشمنت را خسته وینم به سینه اش خنجری تا دسته وینم
سر شو آیم احوالش بپرسم سحر آیم مزارش بسته وینم
(ص 68)

جمع بندی

پس از مرور این نمونه دو بیت‌ها که موضوعشان مرگ و قیامت و سرنوشت نهایی انسان است، می‌توان به یک جمع بندی نهایی دست یافت که هدف باباطاهر از ترسیم چنین موضوعاتی در دوبیتی‌هایش چیست؟

گوشه گیری و مراقبت نفس

باباطاهر همچنان که گفته اند، مردی تنها و گوشه گیر بوده است. این گوشه گیری و بریدن از اجتماع و دور ماندن از هیاهو و مشاغل آن است که فایده اش مراقبت نفس و محاسبه احوال درونی خویش و ترک تعلقات و سرکوب کردن هوای نفس در آدمی است و تدبیر و تفکر در سرانجام کار آدمی می‌تواند چاشنی چنین گوشه گیری و انزوایی به حساب آید. زیرا آشکار است که هر چه آدمی خویش را سرگرم امور زودگذر دنیایی کند، از مرگ و سرانجام خویش غافل خواهد ماند تا این که « ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد »

دوستی با عامه مردم

باباطاهر به هر حال با همه عظمت و گیرایی سخن، در نگاه نخست شاعر عامه مردم است، مردمی که معمولاً صداقت و صمیمیت و زندگی ای دستخوش دنیا نشده و نفسی گیرا و دلی پاک دارند و نه این است که خود باباطاهر نیز انسانی این گونه است از این رو دوبیتی‌های باباطاهر که « خاصیت عمده شان شفاهی بودنشان است » (زرین کوب، 1371: 160) با این تنوع موضوعی ارزنده، در حکم رسانه ای ارتباطی برای عوامی بوده است که از دیوان‌های پر رمز و راز و قطوری مثل دیوان سنایی و خاقانی بی اطلاع بوده اند، یا به آنها نزدیک نشده اند.

مؤید این مطلب، راه یافتن درصد عمده و بی سابقه ای از دوبیتی‌های باباطاهر به زبان و بیان عامه مردم است که اتفاقاً از علل اصلی دگرگونی و تغییر لحن و لفظ این دوبیتی‌ها، استفاده زبان‌ها و لهجه‌های مختلف عامه از آنها است.

104 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

بنابراین باباطاهر که خود را شاعر مردم صمیمی می دانسته است و در میان عوام انسان‌هایی را از جنس خویش می یافته است، از قوت تأثیر سخن خود نزد آنان بی اطلاع نبوده و به طرح چنین موضوعی از سر هشدار و عبرت دهی پرداخته است.

جالب توجه این که همین عوام الناس به جهت حضورشان در گوشه و کنار جامعه و قرار داشتن در رده‌هایی از چوپانی تا خشت مالی، بیشترین تأثیر را بر صاحبان دنیا با همین دوبیتی‌های باباطاهر گذاشته اند؛ خشتمالی که در حین کار برای خواجه دنیا دوست خویش یکی از همین دوبیتی‌های مورد اشاره را خوانده، دست کم برای مدتی هوش و حواس او را به پیام شعر مشغول داشته است و این فقط به مدد سوزناکی و لطافتی است که در شعرهای عبرت آموز باباطاهر نهفته است. (حتی اگر رهگذری هم این شعرهای باباطاهر را برای خواجه دنیا پرست بخواند که سرگرم ساختن کاخ مجلل است، شعر نتیجه خود را داده است).⁶

ضمن اینکه طرح چنین شعرهایی هم بازتاب دهنده روحیه جدال و ستیز شاعر با ارباب بی مروت دنیاست.

سبک شناسی کارکرد باباطاهر

یک دیدگاه دیگر که از موازین و معیارهای سبک شناسانه ناشی می‌شود، توجه باباطاهر را به موضوع مرگ در دوبیتی‌هایش توجیه می‌کند.

نگاهی به جایگاه تاریخی باباطاهر در پایان دوره ای که شادمانی و شادخواری و دنیا پرستی در اوج خود قرار داشت و شعر دوره خراسانی، با همه ابهت و شکوه خویش، غرق در لذت‌های دنیایی و درباری بود، این باباطاهر است که مانند چند شاعر فرهیخته و اندیشمند دیگر مثل ناصر خسرو به بیان موضوع مرگ در پایان کامرانی‌های سلطان محمود غزنوی می پردازد و می گوید:

کجاست آن که فریغونیان ز هیبت او	ز دست خویش بدادند گوزگان را
کجاست اکنون آن فر و آن جلالت و جاه	که زیر خویش همی دید برج سرطان را
بریخت چنگش و فرسوده گشت دندانش	چو تیز کرد بر او مرگ چنگ و دندان را

(ص 117)

سعدی هم که این گونه در گلستان و بوستان و قصایدش از مرگ سخن می‌راند، در اوج حملات ویران‌گر مغول، تا همین حد دنیا را بی اعتبار می‌داند.⁷

باباطاهر و مکتب اهل البیت (ع)

در این میان نباید از تأثیر پذیری باباطاهر از سخنان و مواعظ اهل البیت (ع) به ویژه سرحلقه عارفان، حضرت امام علی علیه السلام، غافل بود. همخوانی هشدارهای باباطاهر با سخنان آن امام همام، نشان از آن دارد که باباطاهر سرخط اندیشه خود را از آن امام گرفته است و حتی اگر در قالب روابط و باورهای منظم شیعی جایی برای او تصور نکنیم، باز مانعی بر سر راه این تأثیرپذیری نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

از مرگ اندیشی‌های باباطاهر می‌توان این نتایج را دریافت کرد:

- 1- سخن او با عامه مردم است و شاعر با اصحاب قدرت سر و سرّی ندارد و از آنان برکنار است.
- 2- رسوخ سخنان گیرا و موثر باباطاهر در دگرگون شدن قرائت و شفاهی شدن شعر او نقشی موثر داشته است.
- 3- اوضاع پرآشوب قرن پنجم و به قدرت رسیدن سلجوقیان بی اصل و نسب، شاعر را در بی اعتبار کردن دنیا برای مردم یاری رساند.
- 4- گرچه باباطاهر گرایش رسمی‌به تشیع نداشت، همخوانی پیام‌های شعر او با آموزه‌های مکتب اهل البیت (ع) برگ برنده‌ای برای هنر شاعری و رسالت اخلاقی اوست.

پی‌نوشت:

- 1- این شیوه همان است که امام علی ابن ابی طالب در نهج البلاغه پیش گرفته اند، مثلاً می‌فرمایند: اوصیکم بالرفض لهذه الدنيا التارکه لکم و ان لم تحبوا ترکها و المبلیه لا حسامکم و ان کنتم تحبون تجدیدها؛ شما را به ترک دنیایی سفارش می‌کنم که شما را رها می‌کند، گرچه شما جدایی از آن را دوست ندارید، دنیایی که بدن‌های شما را کهنه و فرسوده می‌کند با این که دوست دارید همواره تازه و پاکیزه بمانید (خطبه 99، ص 185)
- 2- همین مضمون‌هاست که در شعر سعدی رسوخ کرده است:

106 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

دامن کشان که می رود امروز بر زمین فردا غبار کالبدش بر هوا رود (ص 793)
 3- باز امام متقیان می فرماید: ان الساعه تحدوکم من خلقکم تخفقوا تلحقوا؛ قیامت از پشت سر شما می آید. سبکبار شوید تا به قافله برسید. (خطبه 167، ص 321)
 حسن بصری در اشاره به احوال عارفان گفته است: نجالمخففون (کشف المحجوب ص 472) که آن هم مأخوذ از سخن حضرت علی علیه السلام است که نجا المخففون و هلک المثلون.
 حافظ هم گفته است:

از زبان سوسن آزاده ام آمد به گوش کاندرین دیر کهن حال سبکباران خوش است
 (نقل از مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی، ص 192)

4- همین مضمون را مولوی آورده است :

بیا تا قدر هم دیگر بدانیم که تا ناگه ز هم دیگر نمائیم (ص 586)
 5- این روش باباطاهر هم مأخوذ از روش سر حلقه عارفان، حضرت علی علیه السلام، است که بارها در عبور از گورستان، به زبان حال با مردگان سخن می گفت تا عبرتی برای زندگان باشد. حضرت ذیل آیه الهیکم التکائر حتی زرتم المقابر، خطبه طولانی ای در شرح حال اموات دارند (خطبه 221، ص 449).

6- مانند کاری که حافظ کرد و هنگام کاخ ساختن شاه شیخ ابواسحاق گفته بود:

هر که را خوابگه آخر مستی خاک است گو چه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را
 (ص 21)

برخی عارفان دیگر هم پاره ای از اوقات خود را در گورستان گذرانیده اند. عطار درباره بایزید بسطامی می گوید: « شیخ بسی در گورستان گشتی یک شب از گورستان می آمد...» (تذکره الاولیاء ص 148)

7- سعدی در گلستان حکایت جوانی زیبا روی را مطرح می کند که ناگهان گرفتار مرگ می شود (گلستان ص 143) و در بوستان، از کینه و نفرت میان دو کس سخن می راند که فقط مرگ یکی باعث رحم و دلسوزی آن دیگری می شود (بوستان ص 187) و در قصاید، این قصیده بسیار تأثیر گذار را می سراید:

روزی که زیر خاک تن ما نهان شود و آن‌ها که کرده ایم یکایک عیان شود

همه اینها نمونه‌هایی است از این نوع مرگ اندیشی سعدی.

کتاب نامه

- انوشه، حسن. 1381. *فرهنگنامه ادبیات فارسی*. چاپ دوم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- باباطاهر همدانی. 1373. *مجموعه دوبیتی‌ها*. به تصحیح وحید دستگردی. تهران: ربیع.
- حافظ، شمس الدین محمد. 1382. *دیوان اشعار*. به تصحیح علامه قزوینی و دکتر غنی. قم: نگاران قلم.
- دامادی، سید محمد. 1371. *مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی*. تهران: دانشگاه تهران.
- سعادت، اسماعیل. 1384. *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- زرین کوب، عبدالحسین. 1371. *شعر بی دروغ. شعر بی نقاب*. تهران: علمی.
- _____، _____. 1379. *جستجو در تصوف ایران*. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.
- _____، _____. 1384. *سیری در شعر فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. جلدیک.
- سعدی، مصلح الدین عبدالله. 1365. *کلیات سعدی*. به تصحیح محمد علی فروغی. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
- _____، _____. 1368. *گلستان سعدی*. به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- _____، _____. 1369. *بوستان سعدی*. به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. چاپ پنجم. تهران: خوارزمی.
- عطار نیشابوری، فرید الدین. 1370. *تذکره الاولیاء*. به کوشش نیکلسون. تهران: صفی علی شاه - منوچهری.
- علی ابن ابی طالب. 1379. *نهج البلاغه*. ترجمه محمد دشتی. قم: ظهور.
- فرشیدورد، خسرو. 1363. *درباره ادبیات و نقد ادبی*. تهران: امیرکبیر.

- 108 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»
- محبوب، محمد جعفر. 1382. *ادبیات عامیانه ایران*. به کوشش دکتر حسن ذولفقاری. تهران: نشر چشمه.
- موسوی بجنوردی، کاظم. 1380. *دایره المعارف بزرگ اسلامی*. جلد دهم. تهران.
- مولوی بلخی، جلال الدین. 1367. *کلیات شمس*. به تصحیح بدیع الزمان فروزان فر. چاپ دوازدهم. تهران: امیرکبیر.
- ناصر خسرو، ابومعین. 1384. *دیوان اشعار*. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. چاپ ششم. تهران: دانشگاه تهران.